

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

موضوعاتی که در احکام، متعلق حکم واقع می شوند به انحاء مختلفی هستند، بعضی از آن موضوعات، ماهیات اعتباری هستند، بعضی ها حقایق خارجی و تکوینی هستند، بعضی از آنها ماهیت مرغوب^۱ الیها هستند، بعضی ها ماهیت مرغوب^۲ عنها هستند. بعضی ها دارای حصه ای هستند که آنها را از تحت یک ماهیت کلی قصد داریم خارج کنیم، یا آنها را داخل در تحت یک ماهیتی قرار بدهیم. اینها موضوعاتی است که آن موضوعات یک تناسباتی دارند به حسب حکم و موضوع با خودشان. احکامی که تعلق می گیرد به این موضوعات، آن احکام بر حسب خصوصیت این موضوع تفاوت پیدا می کند. من باب مثال امر عقیب الحذر گرچه آن موضوع متعلق امر است ولکن منظور وجوب و طلب حقیقی و واقعی نیست، بلکه همان اباحه است یا رفع آن حذر است و بازگشتش به آن حکمی که قبلاً بوده و همین طور نهی بعد الامر. بعد از اینکه این مسائل روشن شد باید ببینیم در اینجا این قاعده^۳ ما طبق بیان ایشان به کدام یک از این موضوعات منطبق است و این مطالبی که عرض شد کدامیک از اینها می تواند کلی برای قاعده^۴ ما قرار بگیرد.

در مورد این قاعده باید در دو موضوعش بحث کرد. مطلب اول بحث راجع به قاعده^۵ لاضرر است و بحث دوم راجع به لاضرر است.

اولاً باید ببینیم که این ضرر، این داخل در کدام یک از این موضوعات است. آیا ضرر یک ماهیت اعتباریه^۶ مجعوله^۷ من قبل الشارع است یا اینکه ضرر یک ماهیت خارجی است و مجعول و اعتباری نیست؟ لا شکاً و لا شبهه در اینکه ضرر یک امر خارجی است نه اینکه یک ماهیت مجعوله باشد مانند بیع، نکاح، عتق، معاملات و اصناف تجارات یا مانند وقوف و امثال ذلک. بلکه ضرر یک ماهیت خارجی است، یک طبیعت خارجی است، چه ما این ضرر را مصدر منتسب به فاعل بدانیم یا اینکه به معنای اسم مصدری بگیریم، در هر دو صورت این یک شیء خارجی است، یک ماهیت خارجی است. بنابراین ما نمی توانیم ضرر را داخل در قسم دوم از آن مواضع گذشته قرار بدهیم که موضوع حکم ما ماهیت اعتباری است و کفایت می

کند رفع آن ماهیت به انفصال اثرات قانونی که بر آن ماهیت بار است، حالا یا اثرات، اثرات شرعی هستند یا قانونی هستند که البته ما قبلاً عرض کردیم دو قسم کردن این مواضع، این جای تأمل است و اثر شرعی با قانونی فرق نمی کند. وقتی که شارع بگوید که بین این ماهیت و بین آثار آن من انفصال انداختم، خب این هم اثر قانونی را می گیرد و هم اثر شرعی را می گیرد. هر دو در اینجا یکی است. وقتی شارع بگوید: لا طلاق الا لمن اراد الطلاق یعنی بین طلاق و بین اثرات قانونی من فاصله انداختم و از آنجایی که اثر قانونی وجود ندارد غیر از اثر شرعی پس بنابراین به طور کلی تمام ماهیات اعتباریه، رفع آن ماهیت یعنی رفع یک همچنین سیاقی، به معنای انفصال آن ماهیت است با آثار شرعی که بر آن مترتب است که عبارت است از بینویت در طلاق من باب مثال، عدّه و جواز ازدواج مجدد و امثال ذلك. خب این در صورتی است که موضوع ما، ماهیت اعتباری باشد. البته در بعضی از موارد هم همان طوری که عرض شد اگر آن ماهیت اعتباری در عین حال که اعتباری است و لکن مرغوبٌ الیها است در این صورت اگر شارع احساس کند که صرف رفع این اثر کفایت نمی کند در این صورت یک تحریمی را هم ضمیمه می کند مانند ربا که خود نفس ربا علاوه بر اینکه آثار شرعی بر معامله ربوی بار نیست، در عین حال حرمت مولوی هم دارد. وقتی این طور نشد پس بنابراین ضرر یک ماهیت خارجی است که این ماهیت خارجی حالا یا مرغوبٌ الیها است یا مرغوبٌ عنها است. از این دو احتمال دیگر خارج نیست.

البته خب ایشان در اینجا یک بیان دیگری هم دارند. می گویند و همین طور داخل در آن موضوعاتی که گفتیم حصّه ای است از یک ماهیت که بر آن حصّه خاصّ یک حکمی بار می شود، از آن اقسام هم نیست. فرض کنید که در مورد شکّ و سهو و اینها که خود شکّ و سهو و اینها، اینها یک ماهیتی هستند، ماهیت خارجی هستند نه مجعوله من قبل الشارع و بر آن شکّ یک احکامی بار می شود بر سهو و خطا یک احکامی بار می شود و لکن یک حصّه خاص از این ماهیت را ما نفی می کنیم و این را خارج می کنیم به لحاظ اثراتی که بر آن مترتب است مانند لا شکّ لکثیر الشکّ که در اینجا ما این حصّه خاص از شکّ را از آن دایره ماهیت قضیه مشکوکه، خارج کردیم. یا من باب مثال لا سهو للامام مع حفظ المأموم که ما این سهو را خارج کردیم و امثال ذلك. یا لا ربا بین الوالد و الولد که آن در مورد اعتباریات در آنجا لحاظ می شود.

به طور کلی در آن مواردی که مسأله، مسأله حکومت است که یک حصّه خاصی به لحاظی از لحاظها از آن دایره ماهیت، چه آن ماهیت، ماهیت خارجی باشد یا ماهیت مجعوله و اعتباری باشد آن حصّه خاص را ما خارج می کنیم، ضرر داخل در اینها هم نیست. یعنی وقتی که می گوییم لاضرر، معنایش این نیست که فرض کنید برای ضرر یک احکامی شارع جعل کرده، بعد در اینجا می گوید لاضرر و لاضرار، این حصّه خاص از ضرر را می خواهد خارج بکند، بلکه این نقض غرض است و خلاف است. دلیلش این است که ما برای ضرر

در سایر ادیان و شرایع، حکم نداشتیم و مجعول بود، إباحه بود، ولی در اسلام آمده این ضرر را از آن حصّه خارج می کند، خب این خلاف است، این بدیهی البطلان است.

پس می ماند مسأله ما اینکه این ضرر یک ماهیتی است، این ماهیت یا مرغوب^۱ الیها است یا مرغوب^۲ عنها است یعنی یا مردم خوششان می آید از این ضرر یا مردم از این ضرر بدشان می آید. اگر ماهیت مرغوب^۲ الیها باشد پس بنابر این در موضوعی که موضوع حکم ما مرغوب^۲ الیها باشد برای رفع یک همچنین ماهیتی، شارع باید حکم تحریم بکند در آنجا. در اینجا که می گوید لاضرر، چون ماهیت، ماهیت مرغوب^۲ الیهای است مانند اینکه مردم خوششان می آید. غضب، حقد، کینه، ایذاء، حبّ ایذاء، اینها یک ماهیتی است که مردم خوششان می آید فرض کنید که به همسایه ضرر بزنند، به غیر ضرر بزنند، برای منافع خودشان ضرر به غیر را در معاملات، در تجارات، در غصب، در تمام اینها ما می بینیم تمام اینها یک ماهیتی است که مرغوب^۲ الیها است و می خواهند به نفع خودشان یک ضرری را به دیگری بزنند چون در این ضرر نفعی برای خودشان هست لذا این ضرر را به غیر روا می دارند و جایز می شمارند. از این نقطه نظر برای رفع یک همچنین ماهیتی شارع باید جعل حکم تحریمی بکند یعنی در اینجا تسبیب به عدم ضرر، تسبیب به عدم ضرر یعنی جعل حکم تحریمی پس معنای لاضرر یعنی یحرم الاضرار علی الغیر، یحرم الضرر علی الغیر، لا تضرّ أحدکم أحدًا، به معنای تحریم مولوی است. چرا؟ چون به واسطه تحریم مولوی است که داعی برای اجتناب در عبد و در مکلف موجود و محقق می شود. اگر فرض کنید که تحریم مولوی در کار نباشد خب داعی هم نیست. من باب مثال زنا یکی از افعال خارجی است که مرغوب^۲ الیها است، شما چه کسی را سراغ دارید که فرض کنید از زنا بدش بیاید؟! سرقت یکی از اعمال خارجی است که مرغوب^۲ الیها است. شُرْبِ خَمْرٍ - بِحَمْدِ اللَّهِ - یکی از اعمال خارجی مرغوب^۲ الیها است!

ما توی شیراز داشتیم می رفتیم، توی بازاری بود همین چند روز پیش، فروشگاه عطر و عرقیات را ترجمه کرده بود مبیع العطریات و المسکرات! عرقیات را به مسکرات! این که نمی شود آقا! این را روی یک [پارچه بزرگ] زده بود! آخر این عربها، کویتی ها و اینها می آیند، آنجا رفت و آمد دارند. نوشته بود محلّ البیع العطریات و المسکرات! این آقای چیز گفت نگاه کن ببین آن بالا چه نوشته!

خب این یک ماهیت مرغوب^۲ الیهای است. یا شطرنج و قمار، اینها ماهیات مرغوب^۲ الیها هستند. حالا چه ماهیات اعتباری باشد و چه عمل خارجی باشد، اینها ماهیات مرغوب^۲ الیها هستند. خب در این گونه موارد شارع باید تحریم مولوی داشته باشد؛ تحریم مولوی داشته باشد به اینکه چکار بکنید؟ یحرم الزّنا، یحرم السّرقت، یحرم شرب الخمر، یحرم لعب بالشطرنج، یحرم القمار و امثال ذلک، به عنوان یحرم می آورد، به عنوان اجتنبوا می آورد، به عنوان لا تفعلوا می آورد، چرا؟ چون داعی برای زجر در آنها پیدا بشود، داعی برای

اجتناب در آنها پیدا بشود، بفهمند که اگر انجام بدهند پشتش عقاب و عذاب است پس در ماهیات مرغوب^۱ ایها شارع باید این تحریم مولوی را در آنجا اعمال بکند.

پس در اینجا لاضرر چون ضرر یک ماهیت مرغوب^۲ ایهای است پس بنابراین شارع در اینجا به مقتضای حکم و مناسبات با موضوع باید حکم را حکم تحریمی بیاورد، یحرم الضرر باشد، تا اینکه آن شخص در خارج دنبال آن ضرر نرود و آن را اجتناب کند. بنابراین در اینجا این لاضرر به معنای تسبیب به عدم ضرر است، جعل حکم عدم ضرری است، جعل تحریمی است که آن تحریم موجب عدم ضرر می شود این یک احتمال.

احتمال دوم در اینجا این است که ما در اینجا بگوییم که اصلاً ضرر یک ماهیت مرغوب^۳ عنها است نه مرغوب^۴ ایها. چرا؟ چون بعداً در بحثی که خواهیم کرد، در آن بحثهای بعدی می آیم می گویم که ملاک برای رغبت آیا ملاک داعی نفسانی است یا داعی عقلانی است؟ کدام ملاک است؟ این طوری که ایشان در اینجا می فرمایند ملاک را در اینجا داعی نفسانی گرفته اند اما ما بعداً می آیم می گویم که ملاک برای ضرر داعی عقلانی است. باید ببینیم که عقلاً آیا نسبت به یک ماهیت اظهار رغبت می کنند یا اظهار انزجار می کنند. پس بنابراین روش تکلیف بر اساس دأب و دیدن عقلاً همیشه در میان مردم ساری و جاری است نه بر اساس دواعی نفسانی.

روی این حساب ضرر در اینجا به معنای ماهیت مرغوب^۵ عنها می شود یعنی اینکه شما وقتی ضرر را به عقلاً ارائه بدهید گرچه می گویند فلانی از این عملی که کرده نفع برده ولی می گوید کار بیخودی کرده! چرا ضرر زده؟ اشتباه کرده، بیخود کرده. گرچه می گویند رفته منزل دیگری را غصب کرده، نفع برده ولی در اینجا بیخود کرده انجام داده؛ گرچه می گویند که ایداء به غیر کرده ولی در اینجا باز کار اشتباه کرده. پس ضرر ماهیت مرغوب^۶ عنهایی است که ممکن است ماهیت مرغوب^۷ عنها را هر کسی انجام بدهد. قتل نفس هم ماهیت مرغوب^۸ عنها است ولی بعضی ها به دواعی نفسانی انجام می دهند؛ این افرادی که خودکشی می کنند خب به دواعی نفسانی این مرغوب^۹ عنها برای آنها مرغوب^{۱۰} ایها می شود. فرض کنید که من باب مثال جرح و جرح و امثال ذلک، ماهیت مرغوب^{۱۱} عنها است ولی بعضی ها به دواعی نفسانی مرغوب^{۱۲} ایها می دانند. پس بنابراین ما نمی توانیم بگوییم که صرف اینکه بعضی یک ماهیتی را از نقطه نظر اجتماع شرایط خاصی مرغوب^{۱۳} ایها می دانند، این واقعاً در تحت این عنوان داخل است. این ماهیت در تحت عنوان مرغوب^{۱۴} عنها داخل است، وقتی که در عنوان مرغوب^{۱۵} عنها داخل شد پس بنابراین چرا شارع بیاید و بگوید لاضرر؟ بخاطر اینکه چون در اینجا زمینه، زمینه ای است که مکلف خیال می کند به جهتی از جهات باید این ماهیت مرغوب^{۱۶} عنها را اتیان بکند، برای رفع توهم یک همچنین حکمی، شارع در اینجا نفی ضرر را می کند که نه جانم! اینکه شما خیال می کنید که در اینجا باید ضرر را متحمل بشوید، نخیر، از ناحیه شارع حکم به تحمل ضرر در اینجا نیامده، نیامده.

اینکه الان شما خیال می کنید باید وضوی با ضرری را بگیرید، نخیر از ناحیه شارع حکم تحمّل ضرر نیامده. اینکه شما خیال می کنید حجّ با ضرری بروید از ناحیه شارع نیامده. پس در اینجا مفاد لاضرر می شود نفی تسبیب ضرر نه تسبیب به عدم ضرر که در قسم قبلی گفته شد. نفی تسبیب. یعنی نفی حکم مجعول از ناحیه شارع که آن حکم موجب ضرر است. وجوب وضو موجب لاضرر پس نفی وجوب وضو را می کند عند المرض؛ وجوب حج با ضرر این موجب ضرر می شود نفی وجوب حج می شود؛ صومی که موجب ضرر است وجوبش را برمی دارد. نفی تسبیب به عدم ضرر می کند.

پس بنابراین در اینجا این موضوع مطرح می شود که اگر ما این را ماهیت مرغوب الیها بدانیم حکم می شود دیگر حکم مولوی. وقتی که ماهیت مرغوب الیها شد اشکالی که همیشه من عرض کردم و دوباره تکرار می کنم این است که این اگر ماهیت مرغوب الیها بدانیم مفاد لاضرر می شود لاضرر... آیا در آن احکامی که از ناحیه خود شارع جعل شده آیا شارع می تواند بگوید برای خودش که من جعل حکم تحریمی کردم برای ضرر؟ دیگر در این صورت نمی شود. حکم تحریمی با مکلف مناسبت دارد، نه با خود احکام تشریعی. شارع نمی تواند بگوید من بر خودم تحریم می کنم حکم ضرری را، این را که نمی تواند بگوید، می تواند بگوید من برمی دارم، ندارم، توی پرونده قوانین من، حکم ضرری وجود ندارد. اما اینکه بیاید بگوید حرام است بر من که جعل حکم تشریعی بکنم، می تواند همچنین حرفی بزند؟ دیگر نمی تواند بگوید، تحریم با مخاطب مناسبت دارد نه با خود شارع. پس بنابراین علاوه بر اینکه ضرر، ماهیت مرغوب الیها نیست و نباید شارع حکم ماهیت مرغوب الیها را بکند، اشکال دیگری که در اینجا بار می شود این است که این مسأله علی فرض وجوده و ثبوت، نفی حکم تحریمی را می کند به نسبت به مخاطبین اما نه نسبت به احکام مجعوله شرعی. پس اگر ما یک حکمی را پیدا کردیم در شرع که مثلاً من باب مثال از آن ضرر استنباط می شود ما با قاعده لاضرر نمی توانیم حکم را برداریم چطوری که بسیاری از احکام در فقه است که به مقتضای اولیه، اگر قائل به تخصیص نشویم ما در اینها، به مقتضای حکم اولیه ما باید این احکام ضرری از ناحیه شارع را بپذیریم و نمی توانیم اینها را رد بکنیم چون شارع نمی تواند جعل تحریم بکند برای خودش، می تواند نفی به معنای تسبیب بکند و نفی تسبیب هم که با ماهیت مرغوب الیها سازگار نیست، نفی تسبیب با ماهیت مرغوب عنها سازگار است.

پس بنابراین همان طوری که خود آقای سیستانی این نظر را رد کرده اند، البته این مسأله را ایشان در اینجا ذکر نکرده اند، ایشان چیز دیگری را در اینجا ذکر می کنند حالا عرض می کنیم، مطلب را بعد می آیم و می گوئیم، ایشان در اینجا اینکه ضرر به عنوان ماهیت مرغوب الیهاست قبول می کنند، منتهی از ناحیه دیگری وارد می شوند و آن مسأله دوم را مطرح می کنند.

عرض ما در اینجا این است که - چطوری که بعداً هم مفصلاً می آیم عرض می کنیم - آیا مبنای جعل

احکام در شریعت آیا بر بنای عقلا است یا بر دواعی نفسانی است؟ در ربا ما می بینیم بنای عقلا هست؛ ما در معاملات صرف و سلم و کالی به کالی می بینیم بنای عقلا هست؛ ما در معاملات ممیز می بینیم بنای عقلا هست البته نه همه اش، در نکاحهایی که من باب مثال به صورت زنا هست ما می بینیم بنای عقلا است، الان زرتشتیها نکاح دارند؛ مگر بنای عقلا فقط بر این است که یک عقدی بخوانند؟ نخیر، دو نفر به همدیگر می آیند می گویند قربانت بروم، آن هم می گوید قربانت بروم خیلی خب بلند شویم برویم خانمان دیگر، این بنای عقلا است، شارع اینجا آمده مانع ایجاد کرده بین اینها اما بنای عقلا بر اینکه حتماً به این شکل خاص باشد نیست البته بله در خیلی از احکام هست که بنای عقلا نیست. سرقت جزء بنای عقلا نیست، اضرار به غیر جزء بنای عقلا نیست ولی خود شرب خمر جزء بنای عقلا است، شطرنج و قمار جزء بنای عقلا است. اینکه ما بگوییم که فرض کنید که...، و الاً خب داعی ندارند مگر...؟ این همه عقلا هستند می آیند با هم...، و صرفاً احکام شرعی جلوگیری و مانع است. الان خوردن خمر به یک مقدار کافی برای صحت بدن، جزء بنای عقلا است. خیلی از افراد در دنیا، اینها مبنای عملشان بنای عقلایی است یعنی جنبه نفسانی در کار نیست گر چه شرع آمده در اینجا ممانعت کرده و اصلاً خصوصیت شرع در اینجا این است که در آن مواردی که عقل کارش به اینجاها نمی رسد بیاید جلوگیری کند. عقل کفایت نکند برای تشخیص مصلحت و مفسده، بیاید در این جا جلوگیری کند، اصلاً کار شرع همین است.

ما در آنجا می آییم عرض می کنیم که احکامی که آمده، آن احکام روی بنای عقلا آمده نه روی دواعی نفسانی و الاً ممکن است این دواعی نفسانی تفاوت پیدا بکند، در یک مورد مرغوبٌ عنها باشد، در یک مورد مرغوبٌ الیها باشد، مثال زدیم، خودکشی هیچ وقت مرغوبٌ الیها نیست ولی برای بعضی ها مرغوبٌ الیها است. جرح و امثال ذلک مرغوبٌ عنها است ولی برای بعضی ها ممکن است مرغوبٌ الیها باشد. این افرادی که فرض کنید دیگر دواعی ادامه حیات در خودشان نمی بینند، اینها دست به خیلی از کارها می زنند. خب این ماهیت، همین ماهیت مرغوبٌ عنها تبدیل به ماهیت مرغوبٌ الیها می شود پس چه ملاکی ما داریم؟ ملاک می شود ملاک عقلایی. ملاک عقلایی در اینجا چیست؟ بر آن ملاک عقلایی احکام شارع در اینجا بار می شود، آن وقت آن دیگر سیطره و گسترش پیدا می کند. در بعضی ها علاوه بر ملاک عقلایی این ملاکات نفسانی را هم شارع مد نظر قرار می دهد. سرقت، چون این سرقت ملاک عقلایی دارد، سرقت را عقلا مذموم می شمارند، شارع آمده بر این اساس، احکام برای سرقت جعل کرده. این می شود ماهیت مرغوبٌ عنها به نسبت به عقلا ولی در بعضی موارد نه. شرب خمر را عقلا ممدوح می شمارند به مقدار کافی و وافی برای صحت بدن. شارع بر این اساس آمده جعل ماهیت کرده، داعی زجر کرده، داعی انزجار کرده. چون می بیند عقلا به این ترتیب اثر می دهند و انجام می دهند، شارع آمده حکم تحریم به آن بار کرده است. یحرم شرب الخمر، پس داعی، داعی

نفسانی نیست یعنی ملاک ما برای تشخیص مرغوب^۱ علیه بودن و مرغوب^۲ عنه بودن در شرع بنای عقلاییه است نه دواعی نفسانی خارجیه.

بعد ایشان فرمودند احتمال دوّم اینکه ضرر به معنای ماهیت مرغوب^۱ عنها باشد، وقتی که به معنای مرغوب^۲ عنها شد پس بنا بر این ما دیگر نیازی به حکم تحریمی نداریم. خود رفع نفی تسبیب کفایت می کند برای وصول به غایت و هدف. وقتی که شارع بیاید بگوید ضرر نیست یعنی من با این لاضرر آمده ام نفی حکم موجب ضرر را کرده ام؛ حکمی که موجب ضرر بشود در شرع وجود ندارد. دیگر در این صورت پس نفی حکم ضرری است کما هو المسلک المشهور.

مسأله ای که در اینجا به نظر می رسد این است که با نفی تسبیب به ضرر منافاتی ندارد که جعل تحریم هم در اینجا بشود به دلالت إلتزام چون نفی تسبیب به ضرر هم شامل می شود به نفی خود حکمی که از طرف شارع باشد و آن حکم از طرف شارع موجب ضرر بشود و همین طور داعی می شود به نفی اباحه اضراری که ممکن است از ناحیه غیر به این بشود، هر دو را شامل می شود. پس بنابراین نفی اباحه اضرار به غیر عبارتۀ أخرای جعل تحریم است. پس اگر ما قائل شدیم به اینکه این ماهیت، ماهیت مرغوب^۱ عنها است، هم نفی تسبیب به ضرر است شرعاً و هم نفی تسبیب به ضرر است تکلیفاً. هر دو را شامل می شود. آن وقت ایشان در اینجا از این باب وارد شده اند و این قول دوّم را أخذ کرده اند نه از این جهت طریقی که ما آمدیم که خب البته این مطلب ایشان هم صحیح است.

ایشان در اینجا می فرمایند که رجحان یکی از این دو احتمال که آیا ماهیت مرغوب^۱ الیها است یا ماهیت مرغوب^۲ عنها است، رجحان آن به این بر می گردد که آیا ضرر جنبه مصدری و انتساب به فاعل دارد یا به معنای اسم مصدر است و ماهیت خارجی؟ آیا ضرر به معنای مصدر است و جنبه انتساب به فاعلش لحاظ شده که بنابراین لاضرر بشود ضرر زدن یک شخصی به دیگری، اضرار کسی به دیگری، جنبه انتساب به فاعل است دیگر، یعنی معنای مصدری. ایشان می فرمایند آنچه که متبادر است و؟ از عرف است این است که ضرر جنبه اسم مصدری دارد. ضرر یعنی چه؟ یعنی وقتی که مردم می گویند فلانی ضرر کرد، نمی گویند دیگری به او ضرر زد، جنبه منقصت در این را لحاظ می کنند و واقعاً هم همین طور است، می گویند بیچاره ضرر خورد؛ ضرر خورد یعنی چه؟ یعنی دیگری به او ضرر زد؟ نه، اصلاً به دیگری نگاه نمی کنند، به خودش نگاه می کنند، خودش یک منقصتی به او وارد شد. بیچاره خانه اش خراب شد به او ضرر خورد؛ آیا خانه اش خراب شد نگاه می کنند کی خانه اش را خراب کرد یا نه خراب شدن خانه را مورد نظر قرار می دهند از نقطه نظر ضرر؟ جرحی که به بدن وارد می شود دنبال این می گردند که چه کسی جرح را وارد کرد یا در اینکه ضرر وارد شده خود نفس آن منقصت به بدن مورد نظر است؟ نه این این طور نیست.

ضرر النقص والتقصه، منقصت را می گویند، کمبود را می گویند، این را می گویند ضرر که منقصت است. پس بنابراین جنبه انتساب به فاعل در ضرر لحاظ نمی شود، آن در اضرار است، اضرار است که جنبه انتساب به فاعل است بر خلاف ضرر. در ضرر نفس العمل خارجاً، به آن می گویند ضرر. خود آن عمل خارجی، خود آن قضیه خارجی، خود آن ماهیت خارجی، آن ماهیت. آن نقصی که به آن وارد شده به آن می گویند ضرر. وقتی که این طور شد پس بنابراین معنا ندارد جنبه تحریمی به منقصت تعلق بگیرد. جنبه تحریمی چطور ممکن است به منقصت تعلق بگیرد؟! اگر انتساب به فاعل بود، به مناسبت بین حکم و موضوع، در آنجا تحریم مولوی تعلق به فاعل می گرفت، یعنی یحرم الاضرار علیک ولی نمی توانیم بگوییم یحرم المنقصت، منقصت حرام است، منقصت حرام است یعنی چه؟! بله می توانیم بگوییم که لاضرر یعنی نفی تسبیب، تسبیب به منقصت در اسلام نیامده، در شرع نیست، یعنی حکمی که موجب منقصت باشد شارع در اینجا نفی کرده، که عرض کردیم در این صورت باز تحریم را می رساند. بنابراین نظر ایشان مانند همان مسلک مشهور در مورد لاضرر این است که لاضرر به معنای اسم مصدر است و به معنای نفی تسبیب به ضرر است.

پس بنابراین محصل کلام این است که شارع با قاعده لاضرر - حالا لاضرر را می رسیم - بنابر مطلب ایشان می خواهد برساند که در شرع احکامی که موجب ضرر بشود جعل نشده، این ماحصل مطلب ایشان است. راجع به لاضرر انشاءالله فردا ادامه اش می دهیم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد